

## فرهنگ مجموعه الفرس

تألیف صفی کحال، به تصحیح عزیزالله جوینی، طهران، ۱۳۵۶

در زمینه لغت‌نویسی و تألیف لغت‌نامه و تصحیح و تحشیه لغت‌نامه‌های معتبر یک‌زبانی و دوزبانی، چون دیگر زمینه‌ها، کار ناکرده بسیار است. هنوز تعدادی نه چندان کم، از لغت‌نامه‌های فارسی، به صورت نسخه خطی و میکروفیلم و نسخه عکسی، در گوشه کتابخانه‌ها خاک می‌خورد و آنها نیز که طبع و منتشر شده‌است؛ گاه به صورتی است که عدمشان به ز وجود است. زیرا غالباً به دور از هرگونه موازین تحقیقی و بدون رعایت شرایط نقد علمی، چاپ شده است.

کتاب دینی قدیم ما و از آن جمله، لغت‌نامه‌های قرآنی، از این مزیت برخوردار است که نویسندگان و کاتبان آنها، منتهای سعی خود را به کار برده‌اند که نوشته‌هایشان از غلط و اشتباه و تصحیف و تحریف برکنار باشد. زیرا به درستی دریافته‌اند که خطاهای ایشان موجب گمراهی خوانندگان و در نتیجه باعث گناه خواهد شد. اما متأسفانه در کتب غیرمذهبی، مؤلفان و کاتبان، گاه خود را از این قیدها رها ساخته‌اند و نتیجتاً در اثر بی‌دقتی و ملزم نبودن به رعایت امانت و غلط‌خوانی و اینکه خود را از هر صاحب‌قلمی، باسوادتر انگاشته‌اند؛ نوشته‌های آنان، نمونه‌های بسیار بارزی است از تصحیف و تحریف و شدردناها که کار مصحح را بسیار دشوار می‌سازد: از جمله این نوع کتابها، لغت‌نامه ناشناخته تازه‌یابی به اسم مجموعه الفرس یا به اصطلاح فرهنگ مجموعه الفرس است که به همت آقای دکتر عزیزالله جوینی، در سال ۱۳۵۶، تصحیح و منتشر گردیده است. مصحح غیر از نوشتن مقدمه‌ای به عنوان «گفتارپیشین» (صفحات نه تا هیجده) و چاپ عکس دو صفحه از نسخه اصل، متن را از صفحه ۱ تا ۲۶۸ به چاپ رسانده‌اند و سپس، فهرستی برای لغات (ص ۲۶۹-۳۴۱) و ابیات (۳۴۲-۳۵۲) و اعلام (۳۵۳-۳۵۴) و مراجع و منابع (۳۵۵-۳۵۸) تدوین کرده‌اند و نیز دو صفحه ۳۵۹ و ۳۶۰ - آخرین صفحات کتاب - را به «اضافات» اختصاص داده‌اند.

مؤلف این کتاب، ایوالعلاء عبدالؤمن جاروتی، مشتبه به صفی کحال، ابن نقیس الیوحرالمصری الکحال، می‌گوید (عکس صفحه اول و متن ص ۱): «چون فرزند اعز... حسن... را رغبت افتاد بخواندن اشعار پارسی استادان متقدم، خصوصاً شهنامه و دران، الفاظ مختلف بود از پهلوی و، دری و، ماورالنهری و، غیره و معانی آن الفاظ معلوم

نداشت؛ ازین ضعیف لغت‌نامه‌ای خواست که الفاظ نامعلوم ازان کتاب معلوم کند. در اوایل بعضی شه‌نامها لفظی چند دیدم نامرتب و ناتمام و همچنان کتابی دیدم که ابومنصور الاسدی الطوسی جمع کرده بود... آن نیز ناتمام و ناقص‌الترتیب بود... پس در خاطر آمد که آن الفاظ که در اول شه‌نامه‌ها می‌باشد و آنچه در آن کتاب یافتم و آنچه این ضعیف را معلوم شده بود به استقراء و تتبع، مجموع را جمع کنم و آن را ترتیبی سازم... و این کتاب را مجموعه الفرس نام کردم.»

مصحح گرامی در تصحیح و تحشیۀ این لغت‌نامه که پایان‌نامه تحصیلی نام‌برده در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی بوده است (گفتار پیشین ص ۵) از منابع خطی و عکسی و چاپی نسبتاً بی‌شماری سود جست‌ه‌اند (ص ۳۵۵-۳۵۸) و سعی کرده‌اند که جای جای، تصحیف و تحریف و غلط‌خوانی مؤلف و کاتب را با استناد به مآخذ باز نمایند.

با اینهمه، در مروری اجمالی، خواننده به نکاتی برمی‌خورد که باب چون و چرا را می‌کشاید: با آنکه از مؤلف و زادگاه و محل زندگی و زمان او، ظاهراً اطلاعاتی دقیق. در دست نیست؛ در مقدمه‌ای به عنوان «گفتار پیشین» یکجا نوشته‌اند (ص نه): «نمی‌دانم کیست و از کجا آمده است، اهل شرق است یا غرب...» اما چند سطر بعد مرقوم فرموده‌اند (ص نه): «کسی که در نقطه‌ای بسیار دور از مرز ایران، مشعل تابناک زبان فارسی را پاسداری کند ما چنین شخصی را دوست داریم...»

مصحح از قرآنی (ص ده) دریافته‌اند که مؤلف در نیمه اول یا اوائل نیمه دوم قرن هشتم هجری می‌زیسته است. قرینه اول و سوم - مخصوصاً سوم - بسیار ضعیف است. زیرا با اتکاء به اسلوب نگارش چهار سطر نمی‌توان به ضرس قاطع و به نحو قطع و یقین گفت که: «در این عبارات اثر کمهنگی قرن ششم و هفتم نمودار است.» تاریخ وفات افضل‌الدین کاشانی را بنا بر عقیده مرحوم فروزانفر سال ۶۰۶ دانسته‌اند که نادرست است (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲ ص ۱۱۸۴-۱۱۸۵ دیده شود).

در جای دیگری از این گفتار پیشین (ص سیزده) مرقوم داشته‌اند که: «این لغت‌نامه... خالی از لغات دساتیری است.» و متأسفانه توجه نکرده‌اند که «دساتیر» ظاهراً در قرن دهم و یازدهم، به وسیله هوسناک بی‌باک فارسی‌برباددهی، جعل و در دستها انداخته شده است. (نگاه کنید به هرمزدنامه ص ۳۱۰ ببعد و فرهنگ ایران باستان، ص ۱۷-۵۱) و طبعاً کتابی که از قرن هشتم دانسته‌اند از لغات دساتیری باید عاری باشد و به گفتن نیازی نبود..

بعضی از جملات معیوب است: «در هر حال هرکه باشد و اهل هر دیار، ما، به پاس خدمت بزرگی که وی انجام داده است، می‌ستائیم...» (ص نه) جمله آخر مفعول می‌خواهد و بی آن ناقص است. یا این جمله (ص ده): «از مقدمه نسخه معلوم می‌شود که در آن زمان غیر از فرهنگ اسدی هنوز فرهنگ دیگری نوشته نشده و اگر هم نوشته شده به سرحد اشتهار نرسیده است.» افعال جمله درست نیست و باید اصلاح شود.

آقای دکتر در ضمن حواشی غالباً مفیدی که بر متن نوشته‌اند؛ گاه از کسانی مانند «شمس فخری»، اشعاری به استشهاد آورده‌اند که بی داشتن قوه نقادی و تحقیق و تعمق در معانی کلمات، لغت‌نامه تالیف کرده‌اند و برای هر کلمه نامانوسی، شعری سست گفته‌اند و باعث گمراهی آیندگان شده‌اند و این البته از ارزش کار ایشان می‌کاهد. حق این بود که به آثار کسانی استناد می‌جستند که معانی لغات را از این و آن نگرفته‌اند و در زبان فارسی، از زمره استادان بشمار می‌آیند و مقدم یا دست‌کم هم‌مصر مؤلف می‌زیسته‌اند. ایشان مثلاً در دیوان ناصرخسرو به جستجوی شاهد برای لغات متن نپرداخته‌اند که جهت تصحیح و تحشیه کتابشان از مآخذ بسیار مفید و معتبر و دست اول است. در عوض گاه به گاه از کتاب «تحلیل اشعار ناصرخسرو» تالیف آقای دکتر محقق، سلمه‌الله، سود جسته‌اند که به گمان حقیر، قسمت لغات و ترکیبات آن باید از نو و با استفاده از مآخذی قدیم و معتبر، تحریر و تدوین شود که صاحبان آنها، لغات و ترکیبات را به همان معنایی به‌کار برده‌اند که ناصرخسرو به‌کار برده است. اگر جسارت نشود باید گفت که این کار، شباهت به‌کار کسانی دارد که به کمک «المنجد» مثلاً به ترجمه مفردات و ترکیبات «قرآن مجید» می‌پردازند...

با آنکه در «اضافات» (ص ۳۵۹-۳۶۰) اغلاط و افتادگی‌ها را تصحیح نموده‌اند باز هم چه در متن و چه در حواشی، مواردی، بجا مانده است که من‌باب نمونه، فقره‌ای چند، در اینجا آورده می‌شود:

□ در ص ۳: پهلوی، دری، پارسی و ماورالنهری هر یک جداگانه احتیاج به توضیح دارد.

□ در حاشیه ص ۵ نوشته‌اند: «در فرهنگهای موجود واژه اشا بنظر نرسید، ظاهراً بازمانده استاخ است که به همین معنی [گستاخی] است.» به فرض اینکه حدس ایشان درست باشد - که بی‌شک نیست - «استاخ» به معنی «گستاخ» است نه «گستاخی».\*

□ در ص ۸ ح ۷ دیوان چاپ دانشگاه درست نیست. دو طبع بسیار مغلوط و معیوبی که از آن کتاب شده است به «تصحیح» یکی از «استادان» دانشگاه طهران است.

□ ص ۲۴ چمست: چمنی باشد از جواهر زردی، باشد اندکی به سرخی زند.» جمله معیوب است.

□ در ص ۱۲۵ و نیز ۲۵۷ «و» بین «قوس و قزح» زائد و غلط است.

□ در ص ۲۲۳ «شله‌قماش» غلط و صحیح «سله» به سین مهمله است.

□ در ص ۸۲ جذر غلط است و باید جذع عربی باشد (به المرقاة، چاپ بنیاد، ص

۹۸ و قانون ادب، چاپ بنیاد، ج ۲ ص ۹۷۹ و دستورالخوان، چاپ بنیاد، ج ۱ نگاه کنید.)

□ در باب بعضی از مواد این لغت‌نامه که تقریباً یکهزار و سیصد کلمه‌ای می‌شود،

\* در قدیم که کاف و گاف یکی نوشته می‌شده برای پرهیز از نابجا خواندن گستاخ، تلفظ ناگوار، آن را «بستاخ» هم می‌نوشتند. به دستور دبیری مراجعه شود (آینده)

- به بعضی از مآخذ، می‌توانسته‌اند ارجاع بدهند یا مطلبی از آنها نقل نمایند که اینکار را نکرده‌اند. از جمله در ص ۲۳ و ۲۴ و ۲۲۶ دربارهٔ بیخست و پایخوست و بیخسته که همه یکی است و در متون قدیم نیز به وفور به کار رفته است (به سیمرخ، ش ۱، مقالهٔ دکتر رواقی: نقدی بر ترجمهٔ تفسیر طبری مراجعه شود).
- در ص ۲۳ و ۲۹ در باب ورغشت به‌الایانه (ضمیمهٔ فهرست لغات فارسی السامی چاپ بنیاد) ص ۱۸ س ۶، فهرست داروها و واژه‌های الاینیه (چاپ بنیاد) ص ۳۰۶ بیعد ذیل قنابری، الاینیه (چاپ دانشگاه طهران) ص ۲۵۷ رجوع شود.
- در ص ۲۴ راجع به پرمچ مقدمهٔ الادب، قسم ثانی (چاپ دانشگاه طهران) ص ۵۵، المصادر (چاپ بینش) ج ۱، ص ۱۴۱، تاج‌المصادر (چاپ هند) ذیل غبط، لغت فرس (چاپ اقبال) ص ۶۷ و حاشیه دیده شود.
- در ص ۴۸: کخ در البلفه (چاپ مینوی) ص ۷۴ و السامی (چاپ عکسی بنیاد) ص ۳۷۸ س ۷ و نیز ص ۶۵ س ۲ به صورت کخ (به ضم اول) ضبط شده است.
- در ص ۵۵: تند و خوند و ص ۲۴: ترت و مرت مراجعه شود به تکوین زبان فارسی ص ۴۹-۴۰.
- ص ۵۵: بلکنند در قصیده‌ای از ابونواس، این کلمه به کار رفته است و در حاشیهٔ یکی از نسخ دیوان او بلکنند به معنی گوشت کلیتین ذکر شده است. در لغت‌نامهٔ دهخدا، این کلمه به صورت بلکنند آمده و به نوعی نان روغنین معنی شده است (تکوین زبان فارسی، دکتر صادقی ص ۸۸).
- در ص ۵۶: خرنند - السامی عکسی ص ۱۹۱ س ۱۰، البلفه ۱۲۶، الاینیه ۱۵۱ (ذیل‌الاشته) و ص ۲۵۹ (ذیل قلبیه)، فرهنگ داروها ص ۳۰۵-۳۰۶ دیده شود.
- در ص ۵۶، حاشیه: دربارهٔ عدد رجوع شود به دیوان ناصرخسرو، طهران، ۱۳۳۹، ص ۶۲۴-۶۲۵ تعلیقات مجتبی مینوی.
- در ص ۶۴: هند - در باب این‌شناسهٔ فعل - به اصطلاح دکترخانلری - در پهلوی، رجوع شود به تاریخ زبان فارسی، ج ۲ ص ۶۸، ج ۳ ص ۱۸ و ۲۶ و تفسیر نسفی (چاپ بنیاد) ج ۲، لغات و ترکیبات ص ۱۰۵۲ که صیغه‌های دیگر آن نیز به کار رفته. عجیب است که آقای دکتر جوینی که خود دو جلد تفسیر نسفی را تصحیح و چاپ کرده‌اند، متمرکز شکل این به اصطلاح شناسه‌ها نشده‌اند. همچنین مراجعه شود به تکوین زبان فارسی ص ۶۸ که اظهار نظر آقای دکتر صادقی را مبنی بر رواج‌نداشتن این شناسهٔ فعل در صدر اسلام (و بالطبع بعد از آن) دچار تردید می‌سازد.
- در ص ۶۹ ح در باب کلمهٔ «ساد» تذکر داده‌اند که این کلمه در شاهنامهٔ چاپ روسیهٔ شوروی و طبع بروخیم «شاد» به شین معجم ضبط شده است. رجوع شود به: سخنی چند دربارهٔ شاهنامه، چاپ دوم ص ۳۶-۳۹ که به عقیدهٔ راقم این سطور، نظر «نوشین» قابل قبول بنظر می‌رسد. آقای حسین خدیوچم در معجم شاهنامه (چاپ بنیاد) ص ۱۶۵ ح، «ساد» را «هموار، خوک نر» معنی کرده‌اند که نادرست می‌نماید.
- در ص ۸۳ راجع به «خسر»، کلیلهٔ مینوی، ص ۲۱۸ ح و سندبادنامه چاپ آتش،

ص ۲۱۱ س ۸ و ص ۲۱۴ س ۸ و ۱۲ دیده شود.

□ در ص ۸۸ شعر زیر از رودکی آمده است:

از آن جان تو [ز] لغتی خون‌رزه سپرده زیر پای اندر سپارا

آقای دکتر رواقی، در ضمن مقاله‌ای انتقادی، در باب کتاب پیشاهنگان شعر پارسی (ملهران، ۱۳۵۱)، چاپ شده در کتاب امروز (بهار ۱۳۵۲، ص ۲۵) این کلمه را از روی قرائنی و با دلائلی جان‌بوز (= جان‌پناه) دانسته‌اند، بدانجا رجوع شود. منتهمی نوشته‌اند: «تا آنجا که به خاطر دارم ترکیب «جان‌توز» تنها در همین ضبط آقای دبیرسیاقی از همین بیت رودکی آمده است.» که این نکته درست نیست. لغت فرس چاپ مرحوم اقبال آشتیانی، ص ۱۲۷ دیده شود.

□ در ص ۱۱۰: سوزنی گفت باز باد اندر فتاد... رجوع شود به سند یادنامه ص ۱۷۷.

□ در ص ۱۱۲ ح، در توضیح کلمه «نهاز» (= نخراز) نوشته‌اند که: «... همین کلمه است که در فارسی تورفانی به صورت «نخوین» یعنی اولین آمده است. برای خواننده روشن نیست که منظور از «فارسی‌تورفانی» چیست؟ و مأخذ ایشان کدام است؟ □ در ص ۱۲۸ آمده است: منش: بزرگ‌همت بود. معنی درست نیست و محتاج توضیح است.

□ در ص ۸۲ خشنسار نیز بنا به نقل تکوین زبان (ص ۹۰) در فارسیات ابونواس به‌کار رفته است.

□ در ص ۹۴ گه‌نبار غیر از مواردی که ذکر شده است؛ باز هم، در فارسیات ابونواس، به‌کار برده شده است به تکوین زبان ص ۸۴، ۸۵ و ۸۶ رجوع شود. مؤلف بی‌دقتی‌های بسیاری در تألیف این لغت‌نامه کرده است که متأسفانه، مصحح محترم کمتر به آن اشاره کرده‌اند. مثلاً: با آنکه حسن، فرزند مؤلف، به‌علت رغبت به خواندن اشعار پارسی استادان متقدم، خصوص فردوسی، از او لغت‌نامه‌ای می‌خواهد که الفاظ نامعلوم از آن کتاب معلوم کند، با اینهمه برای بیشتر از شعرائی غیر از فردوسی، شاهد آورده شده است و گاه نیز اصلاً لغتها شاهدی ندارد. گاه شعر به شاهد آورده شده متضمن یکی از اشتقاقیات لغت مورد بحث است نه عین‌آن و مصحح نیز ظاهراً، شاهده‌ی برای آن نیافته‌اند: تراب ص ۱۷ و حاشیه‌دیده شود. گاهی حواشی ایشان بیشتر خواننده را گمراه می‌سازد: افسستا ص ۶ و حاشیه، ویدا ص ۱۳ و حاشیه دیده شود.

روی‌هم‌رفته، باید اذعان نمود که این کتاب از جمله لغت‌نامه‌های قابل‌اعتنائی است که می‌تواند پس از تصحیح مجدد و مشخص نمودن تصحیفات و تحریفات و کمک گرفتن از مأخذ معتبر دست اول به‌صورت یکی از مراجع مورد اعتماد اهل تحقیق درآید. یعنی باید در باب آن، همان کاری را انجام داد که مرحوم استاد بزرگوار محمد معین، درباره «برهان قاطع» انجام داده است.

با اینهمه نباید کوششهای خستگی‌آور مصحح گرامی آن را نادیده گرفت. بلکه باید چشم داشت که ایشان خود دست به‌کار شوند و این اثر باارزش و بازمانه از دستبرد حوادث را «نقد» و «احیا» نمایند.